

## بررسی استصحاب عدم در فقه و قانون

عین اله سلطانی<sup>۱</sup>

### چکیده

برای بیان کاربرد استصحاب در موارد استنباطی در کتب فقهی و استفاده از آن به عنوان یک دلیل در شبهات موضوعیه در مرحله اول اصول عملیه و استصحاب را توضیح داده و سپس به بیان انواع تقسیمات استصحاب از قبیل استصحاب حکمی و موضوعی، استصحاب وجودی و عدمی پرداخته‌ایم و این اشکال را طرح کرده‌ایم که اگر استصحاب عدم در جایی جریان یابد که مورد استصحاب، امر عدمی باشد در این صورت واضح است که دیگر نوبت به اجرای اصل برائت نمی‌رسد این اشکال را این چنین جواب داده‌ایم که استصحاب عدم همیشه بعد از یک امر وجودی مطرح می‌گردد و در مواردی که از اول عدم بوده است و سپس در مورد آن شکی حاصل می‌گردد این از مصادیق اصل برائت است و ده مورد از کاربرد استصحاب و استصحاب عدم را بطور مفصل توضیح داده‌ایم.

واژگان کلیدی: اصول عملیه، استصحاب عدم، اصل سببی، اصل مسببی، آیین دادرسی.

---

۱. دانشجوی دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان.

## مقدمه

در ماده ۱ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی آمده است "آیین دادرسی مدنی، مجموعه‌ی اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه‌ی دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاههای عمومی، انقلاب، تجدید نظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می‌باشند به کار می‌رود." (قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، چاپخانه خورشید، ۱۳۸۰، ماده ۱). اما آقای دکتر عبدالله شمس آیین دادرسی مدنی را این چنین تعریف می‌کند: "مجموعه‌ی تشریفاتی را مشخص می‌نماید که از طریق آنها مشکل حقوقی (به مفهوم اعم) برای رسیدن به راه حل حقوقی (به مفهوم اعم)، به مرجعی قضاوتی تسلیم می‌گردد" (شمس، دکتر عبدالله، آیین دادرسی مدنی، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۵، انتشارات دراک، ۱/۱۳).

بر خلاف تعریف ماده قانونی که در آن الفاظ در مقام رسیدگی به کار رفته است امام جناب دکتر شمس در تعریف خودش مجموعه تشریفاتی را که از طریق آنها مشکل حقوقی برای رسیدن به راه حل حقوقی به مرجع قضاوتی تسلیم می‌گردد را آیین دادرسی مدنی نامیده‌اند هدف ما در این مقاله همین است و بیان می‌شود آنچه که در کتابهای فقهی به عنوان آیین دادرسی مدنی البته نه در کلام بلکه در عمل آمده است مربوط به مقام رسیدگی است و راه حل حقوقی را بیان می‌نمایند و فقها در کتاب قضا، در مورد کیفیت حکم از قبیل شناختن مدعی و منکر، اقرار و انکار و سکوت مدعی علیه، نحوه انعقاد یمین، نحوه رسیدگی به دلیل شاهد و یمین و در مورد تعارض ادله به تفصیل سخن گفته‌اند و کتاب مخصوصی تحت عنوان کتاب شهادت را بطور مستقل در کتب فقهی آورده‌اند فقها به این دو کتاب بسنده نکرده‌اند و در اکثر کتب فقهی باب عقود از قبیل تجارت، رهن، حجر، ضمان، صلح، شرکت، مضاربه، مزارعه، مساقات، ودیعه، عاریه، اجاره، وکالت، سکنی و حبس و در کتب ایقاعات از قبیل طلاق، اقرار، جعاله، و کتب احکام از قبیل غصب، شفعه، احواء موات، لقطه، فرائض (ارث)، حدود و تزیرات، قصاص و دیات، راه حل حقوقی دعاوی مربوط به آن عقد و ایقاع و احکام را در مقام رسیدگی بیان نموده‌اند با توجه به وسعت کار انجام شده در مورد آیین دادرسی مدنی در کتب فقهی که گنج بی‌پایان و پرچم هدایت حقوقدانان است از این گنج بی‌پایان توفیق الهی نصیب بنده گردید که بتوانم ده مورد مربوطه از کتاب الرومحه البهیه فی الشرح للمعه الدمشقیه را بخوانم تا از درک ارتباط تنگاتنگی که بین ابتکارات معمار مبتکر اصول عملیه شیخ اعظم انصاری (ره) در مقام رسیدگی در مشکل حقوقی یعنی میان راه حل حقوقی در دعاوی حقوقی از اول تالیف کتب فقهی وجود داشته است دهانم شیرین گردد و ثمره آن را تحت مقاله‌ای با عنوان کاربرد استصحاب در فقه و قانون به فقها و حقوقدانان تقدیم نمایم.

## اصول عملیه و استصحاب

مکلف ملتفت به حکم شرعی فرعی به چهار قسم تقسیم می‌شود.

زیرا مکلف یا قطع به حکم، پیدا می‌کند، یا ظن به آن، یا شک در آن، اگر قطع حاصل کرد، ذاتاً حجت است، و به جعل حجیت، برای آن نیازی نیست، ولی ظن، ذاتاً حجت نیست، زیرا نسبت به واقع، کاشفیت ظنی دارد، ولی این امکان وجود دارد، که ظن، در موارد خاصی، از طرف شارع، معتبر شناخته شود، یعنی شارع به ما دستور دهد که به بعضی از ظنون، اعتماد و التزام و تعبد داشته باشیم و این فی الجمله، و نه به طور کلی ثابت است.

اما شک، چون متساوی الطرفین است، و هیچ نظری به واقع نمی‌تواند داشته باشد، و هرگز در آن حکایت و کاشفیت از واقع، وجود ندارد، پس معقول نیست که از این لحاظ، معتبر و حجت گردد. پس هر گاه در مورد شک به احکام واقعی، حکمی قانونگذاری گردد، مثل اینکه شارع بگوید: واقعه مشکوک الحکم، دارای این حکم است. این حکم غیر از حکم

واقعی است که برای مشکوک است، آنچه مشکوک است حکم واقعی است، و حکمی که روی واقعه مشکوک الحکم گذاشته شده، حکم ظاهری است که در برابر حکم واقعی مشکوک قرار داده شده است.

دلیل دال بر این حکم ظاهری را اصل می‌گویند. و اصول، در جایی حجت است که دلیل بر حکم واقعی، وجود نداشته باشد، و در نتیجه نسبت به حکم واقعی شک باشیم.

اصولیون، اصول عملیه را بر چهار قسم بخش کرده‌اند، و گفته‌اند: به حصر عقلی یا به استقراء، اصول منحصر به این چهار اصل است:

زیرا در حکم برای شک (واقعه مشکوک) یا حالت سابقه ملاحظه می‌شود، (یعنی از نظر شارع معتبر شناخته شده است) با نمی‌شود، اگر ملاحظه شود، مجرای استصحاب است، و اگر ملاحظه نمی‌شود، بر دو قسم است؛ یا شک در آن، شک در تکلیف است، یا شک در تکلیف نیست، قسم اول (شک در تکلیف) مجرای براءت است، و قسم دوم نیز بر دو بخش است: یا احتیاط در آن امکان دارد، یا امکان ندارد، اگر امکان دارد، مجرای اصل احتیاط است، و اگر امکان ندارد مجرای اصل تخییر این چهار اصل در همه موارد فقه جریان دارند (فیض، علی رضا، مبادی فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ بیست و دوم، ۱۳۹۱ هجری شمسی، ۱۷۷ و ۱۷۶) و ما به بیان اصل استصحاب می‌پردازیم.

### استصحاب

کلمه استصحاب مصدر باب استفعال است و از ریشه صَحَبَ یَصْحَبُ صُحْبَةً و صِحَابَةً گرفته شده و هنگامی که این ماده به باب استفعال برده می‌شود به معنای اخذ الشيء مصاحباً می‌آید. اما در مورد معنای اصطلاحی استصحاب باید گفت که اصولیون برای استصحاب تعاریف گوناگونی آورده‌اند و از میان همه آنها بتول شیخ انصاری (ره) محکمترین و در عین حال مختصرترین تعریف، تعریف ذیل است: "استصحاب هوابقاء ماکان" (محمدی خراسانی علی، شرح اصول فقه، انتشارات دارالفکر، ۱۳۷۳، ص ۱۹۸ و ۴/۱۹۷).

استصحاب ابقاء ما کان است، یعنی باقی گذاردن آنچه بوده است، و مراد از باقی گذاردن، حکم به بقاء آن است. و دکتر جعفری لنگرودی می‌فرماید استصحاب در اصطلاح عبارت است از رعایت وضع یقینی سابق که بعداً در بقاء آن شک و تردید حاصل گردیده است مثلاً در مورد غایب مفقود الخبر، حیات و زندگی او که پیش از غیبت محسوس و یقینی بوده است و به علت غیبت مورد شک قرار گرفته است استصحاب می‌شود تا زمانی که موت فرضی او صادر گردد.

ماده اساسی راجع به استصحاب در قوانین جدید ماده ۱۹۸ آیین دادرسی مدنی و ماده ۸۷۳ و ۱۳۳۳ قانون مدنی می‌باشد. در مواردیکه حاجت به استصحاب باشد و مواد مزبور نارسا به نظر آید از ملاک این مواد، مفهوم وسیع استصحاب را بدست می‌آورند عمل دادگاهها هم بر این است و اگر آن توسعه که اصل استصحاب در فقه دارد در عمل محاکم دیده نمی‌شود از جهت پیچیدگی متون علم اصول و در عین حال ناپخته بودن مسائل استصحاب است. در حقوق اروپا استصحاب دیده نمی‌شود. (جعفری لنگرودی دکتر محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۹۲، ص ۳۶).

استاد مظفر (ره) می‌فرماید صحیح نیست که استصحاب توصیف به اماره شود چون در این مورد فرقی بین استصحاب و دیگر اصول عملیه و قواعد فقهیه نیست و در جواب این سخن شیخ انصاری (ره) که می‌گوید اگر مبنای حجیت استصحاب اخبار باشد باید آن را از احکام ظاهریه شمرد و اگر مبنای حجیت استصحاب حکم عقل باشد در این صورت استصحاب دلیل ظنی اجتهادی از قبیل قیاس و استقراء می‌باشد، مرحوم مظفر می‌فرماید: اگرچه تمام کسانی که بعد از مرحوم شیخ انصاری آمده‌اند این رای را ارسال مسلمات دانسته‌اند و در نزد قداماً هم استصحاب از امارات شمرده می‌شد چون مستند آنها حکم

عقل بود اما این ظن، مستند استصحاب است و خود استصحاب نیست همچنانکه اخبار، اماره‌ای برای حجیت استصحاب می‌باشد دلیل عقلی هم اماره‌ای برای حجیت استصحاب است (مظفر محمد رضا، اصول فقه، انتشارات دارالفکر، چاپ هفتم، ۱۳۸۹، ۴۹۴ و ۲/۴۹۳).

مورد استصحاب که آن را مستصحب (به فتح حاء) گویند ممکن است حکم باشد و ممکن است موضوع حکم قرار گیرد.

### استصحاب حکمی و موضوعی

آن در صورتی است که حکمی برای موضوعی سابقاً محقق بوده و اکنون تردید در بقاء حکم سابق برای همان موضوع بشود مثلاً ماده ((۸۰۳)) ق.م به واهب اجازه می‌دهد که با بقاء عین موهوبه از آن رجوع کند، ولی ماده ای در قانون یافت نمی‌شود که حکم موردی که بضی از عین موهوبه تلف شده است را بیان نماید، بدین جهت تردید می‌شود که در صورتی که بعضی از عین موهوبه تلف شده آیا نسبت به بقیه، حق رجوع واهب باقی مانده یا آنکه ساقط شده است؟ با تردید در جواز رجوع پس از تلف بعضی از عین موهوبه، جواز رجوع سابق استصحاب می‌شود و عقل حکم می‌نماید که در مورد تلف بعضی، و اسب می‌تواند نسبت به باقی مانده، از هبه رجوع کند.

استصحاب موضوعی در موردی است که تردید در حکم، به اعتبار تردید در بقاء موضوع آن باشد، بدین معنی که هرگاه موضوع اکنون مسلم می‌بود، تردید نسبت به حکم آن نمی‌شد، مثلاً در موردی که کسی به شهری مسافرت کند و پس از چند روز آن شهر زیر بمباران شدید قرار گیرد و به دست دشمن بیفتد و چندی بگذرد و آن شخص مراجعه ننماید و خبری از او بدست نیاید خویشان او نمی‌دانند که شخص مزبور کشته شده و یا نمی‌تواند در اثر اسارت یا مقطوع بودن روابط شهر مزبور با خارج، به شهر خود بیاید یا خبری بدهد، حیات سابق او استصحاب می‌شود تا آنکه، طبق ماده ((۱۰۱۹)) ق.م از آخرین خبری که از حیات او رسیده است مدتی گذشته باشد که عادهً چنین شخصی زنده نمی‌ماند و حکم موت فرضی او صادر گردد.

در مثال مزبور فوت یا حیات فرد مستقیماً مورد نظر قانونی قرار نمی‌گیرد بلکه به اعتبار احکام قانونی مترتبه بر آن از قبیل ارث، زوجیت و امثال آن می‌باشد که حیات فرد مورد استصحاب قرار می‌گیرد و حکم به بقاء آن می‌شود. (امامی دکتر سید حسن، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۷ هـ.ش، ۲۷۷ - ۶/۲۷۵).

در ایضاح الکفایه آمده است استصحاب هم در احکام شرعی جاری است و هم در موضوعات خارجی، مانند حیات زید و غیره، منتها معنای عدم نقض و ترتیب آثار یقین در احکام، به این نحو است که ملتزم شویم به مثل آن حکمی که سابقاً به آن یقین داشتیم و در موضوعات، ملتزم شویم به مثل حکم آن موضوع که در حال یقین محقق بود (فاضل لنکرانی، ایضاح الکفایه، انتشارات نوح‌بهار ۱۳۷۵، ۵/۲۶۱) اگر مستصحب از احکام فرعیه یا موضوعات صرفه (یعنی موضوعاتی که شارع اصلاً در آن تصرفی نکرده است) یا لغویه باشد اشکالی در جریان استصحابش نیست (فاضل لنکرانی، ۴۰ و ۶/۳۹).

### استصحاب وجودی و عدمی

استصحاب وجودی در صورتی است که مورد استصحاب امر وجودی باشد یعنی امری که در بقاء آن تردید می‌شود قبلاً موجود بوده و به جهتی از جهات تردید می‌شود که شیء مزبور هنوز باقی است یا معدوم شده است.

قانون آیین دادرسی مدنی در ماده ((۱۹۸)) صحت استصحاب وجودی را در مورد حقوقی دینی تأیید می‌نماید و می‌گوید: ((در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شده اصل بقاء آن است، مگر اینکه خلافش ثابت شود)). ماده اگر

چه در مورد استصحاب حق و دین می‌باشد، ولی حق و دین خصوصیتی را در بر ندارد که استصحاب فقط در مورد آن دو حجت باشد بلکه از نظر قیاس و وحدت ملاک از ماده مزبور می‌توان استنتاج اصل استصحاب را نمود و بر آن بود که در هر موردی که شرایط استصحاب وجودی پیدایش یافت می‌توان استصحاب را جاری نمود.

استصحاب عدمی در صورتی است که مورد استصحاب امر عدمی باشد، یعنی در سابق شیئی معدوم بوده و به جهتی از جهات تردید شود که آن شیء پیدایش یافته یا هنوز معدوم است، عدم آن شیء استصحاب می‌شود، یعنی به وسیله استصحاب آن شیء معدوم شناخته می‌شود.

مثال: چنانکه اعسار و عدم قدرت مدیون بر تادیه محکوم به در دادگاه ثابت گردد، در صورت تردید در رفع اعسار، مادام که ملائت او محرز نشود اعسارش استصحاب می‌گردد (امامی، ۲۸۰ و ۶/۲۷).

اما این سخن مرحوم دکتر امامی جای مناقشه است و همچنانکه شیخ اعظم در رسایل فرموده است عدم به دو قسم تقسیم می‌شود پس باید دقت کنیم که در امر عدمی کدامیک از آن دو مورد بحث است. پس اول به بیان سخن شیخ اعظم (ره) در مورد تقسیم استصحاب به اعتبار مستصحب می‌پردازیم.

مستصحب گاهی امر عدمی می‌باشد و آن بر دو قسم است اول عدم اشتغال ذمه به تکلیف شرعی که در نزد بعضی فقهاء براءت اصلی و اصاله النفی نامیده می‌شود و دومی غیر آن می‌باشد. مانند عدم انتقال لفظ از معنای خودش و عدم قرینه و عدم موت زید و عدم رطوبت لباس و عدم حدوث موجبات وضوء یا غسل و مانند اینها (شیخ انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۱ هـ، ۱۹۹۱ م، ۱۸۳ و ۲/۱۸۲).

با توجه به اینکه شیخ انصاری (ره) چیزی را که از سابق معدوم بوده است از مصادیق اصل براءت به شمار آورده برای توضیح بیشتر و متمیم بیان شیخ انصاری (ره) بیانات استاد فرحی را آورده و بعد از آن پای درس حضرت آیت ا... سبحانی برای رفع اشکال حاصله می‌نشینیم.

اصل صحت بر همه استصحابات عدمیه که در هر موردی که اصل صحت جاری شود استصحاب عدمی مخالف اصل صحت آن شیء هم جاری می‌گردد تقدم دارد (فرحی سید علی، القواعد الفقیهه، موسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۳۰ هـ ق، ۱۰۰) پس استاد فرحی می‌فرماید در هر موردی که اصل صحت جاری است و چیزی به وجود آمده است استصحاب عدمی مخالف آن هم جاری است و استاد این سخن را با مثالی توضیح می‌دهند هرگاه شک در صحت بیع بخاطر این شک باشد که آیا بیع با شرایط آن محقق شده است تا حکم به صحت بیع گردد و یا محقق نشده است تا حکم به فساد بیع گردد استصحاب عدم اگرچه طبعاً جریان پیدا می‌کند و بر عدم صحت بیع با عدم احراز شرایط آن دلالت می‌کند اما اصالت صحت بیع مقدم بر آن است (فرحی، ۱۰۰) برای رفع اشکال و درک بهتر این موضوع که استصحاب عدمی در کجا کاربرد دارد به بیانات حضرت آیت ا... سبحانی دقت فرمایید.

وقتی که شک ما در شبهه‌ی موضوعیه است دیگر منبع شک اتیان جزء یا شرط نیست بلکه منبع شرط، اقتران عمل به مانع و رافع است. مثلاً احتمال می‌دهیم که فرد نماز را با جنابت خوانده باشد و یا با لباس نجس خوانده باشد بله در اینجا مقتضای استصحاب عدم اقتران عمل به مانع و رافع است (درس خارج حضرت آیت ا... سبحانی). با توجه به اینکه موارد بحث ما در این مقاله کاربرد استصحاب در فقه و حقوق می‌باشد در بحثهای کاربردی این موضوع آشکارتر خواهد شد.

### تقدم اصل سببی بر مسببی

هرگاه دو استصحاب به اصطلاح یکی سببی و دیگری مسببی باشد، استصحاب سببی بر استصحاب مسببی مقدم خواهد بود، زیرا با استصحاب سببی، موردی برای اجراء استصحاب مسببی باقی نخواهد ماند. مثلاً کسی به عنوان وکالت خانه موکل

خود را می‌فروشد، موکل پس از معامله به طرفیت خریدار به استناد اوراقی چند که به دادگاه تقدیم می‌دارد مدعی می‌شود به آنکه وکیل قبل از انجام معامله از وکالت معزول شده و این امر را هم به اطلاع او رسانیده‌ام و در نتیجه، اعلام بطلان معامله را از دادگاه می‌خواهد. دادرس پس از رسیدگی چون ادله ابرازی خواهان را مثبت رسیدن خبر عزل به وکیل نمی‌بیند او را به عدم اثبات دعوی محکوم می‌نماید.

عدم اثبات دعوی خواهان از نظر تحلیلی چنانچه در زیر دیده می‌شود مبنی بر جریان دو استصحاب سببی و مسببی می‌باشد که در اثر تعارض آن دو با یکدیگر، استصحاب سببی مقدم داشته شده است:

موضوع دعوی خواهان، بطلان بیع خانه‌ای می‌باشد که به وسیله وکیل فروخته شده است. منشا بطلان بیع را خواهان، وکالت نداشتن وکیل در زمان انعقاد بیع معرفی می‌نماید به استناد آنکه او را قبلاً عزل نموده و به او هم اطلاع داده است. در فرض مزبور تردید در دو امر می‌شود: یکی تردید در مالکیت موکل پس از عقد بیع، و دیگری تردید در وکالت وکیل در زمان عقد بیع، در هر یک از دو امر به تنهایی شرایط استصحاب موجود است، ولی دو استصحاب با یکدیگر تعارض دارند، زیرا نتیجه استصحاب وکالت وکیل در زمان عقد صحت بیع است، و نتیجه استصحاب مالکیت موکل پس از بیع بطلان آن است، اما چون تردید در صحت بیع ناشی از تردید در وکالت وکیل است و با استصحاب بقاء وکالت در زمان بیع موردی برای استصحاب مالکیت موکل نسبت به خانه پس از بیع باقی نمی‌ماند زیرا تردید در انتقال رفع می‌شود، یعنی استصحاب در مورد وکالت سببی و در ملکیت موکل مسببی می‌باشد، این است که گفته می‌شود در تعارض استصحاب سببی و مسببی، استصحاب سببی مقدم خواهد شد. (امامی، ۲۸۲ و ۲۸۱/۶)

ده مورد از موارد کاربرد استصحاب و استصحاب عدم ذکر شده در کتاب الروضه البهیه فی الشرح للمعه الدمشقیه در باب بیع در موارد اختلاف بین بایع و مشتری را ذیلاً ذکر می‌نمائیم.

۱- مشاهده کالا از وصف آن کفایت می‌کند ولو در وقت معامله کالا در معرض رؤیت نباشد حال هرگاه بعد از معامله، خریدار و مشتری در تغییر کالا اختلاف داشته باشند طبق طرح مساله در کتاب الروضه البهیه فی شرح للمعه الدمشقیه سه حالت پیش می‌آید: الف) در تغییر اختلاف دارند. ب) در تغییر متفق القول هستند و در تقدم و تاخر تغییر بر بیع اختلاف دارند. ج) کالا تلف شده است (شهید ثانی، زین الدین الجبعی العاملی، الروضه البهیه فی شرح للمعه الدمشقیه، دارالتعارف، بیته، ۲۱۲ الی ۳/۲۰۸).

الف) وقتی که اختلاف در تغییر دارند یا مشتری مدعی نقصان بیع است و یا بایع مدعی زیادتی مبیع می‌باشد پس دو صورت پیش می‌آید.

صورت اول: مشتری مدعی نقصان بیع است و بایع آن را انکار می‌کند و می‌گوید فروشنده به این صفت علم داشته است اما مشتری آن را انکار می‌کند لذا در این حالت دو قول گفته شده است.

الف) با قسم خریدار به نفع او حکم می‌گردد و به خریدار حق خیار فسخ داده می‌شود.

دلیل حکم: اگر چه بایع ادعا می‌کند که مشتری به این صفت علم داشته است امام مشتری آن را انکار می‌کند و اصل یعنی استصحاب عدم وصول حکم می‌کند که مشتری حق خودش را وصول نکرده است پس وی در حکم منکر است به این اعتبار که فروشنده ادعا می‌کند خریدار حق خودش را وصول کرده است اما مشتری منکر آن است پس طبق قاعده البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر، منکر قسم می‌ورد و ادعایش مقدم می‌شود. و دلیل دوم اینکه اصل بقای ید مشتری بر ثمن می‌باشد منظور از اصل همان استصحاب است پس ملاحظه فرمودید استصحاب عدم در جایی کاربرد پیدا کرد که بحث از مبیع بود و کالایی وجود داشت و شک در تحویل کامل و عدم تحویل بود که استصحاب عدم حکم به عدم وصول کامل حق نمود.

شیخ انصاری بعد از رد ادله‌ی ذکر شده، النهایه دلیلش این است که اصل این است که عقد به این مبیع موجود تعلق نگرفته است و این عقد، لزوم را اثبات نمی‌کند و می‌گوید این اصل عدم تعلق عقد به این موجود بر اصاله اللزوم عقد وارد است (شیخ انصاری مرتضی، المکاسب، موسسه اعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ.ق، ۱۹۹۵ م، ۵۳۰ الی ۵۲۸/۱). یعنی وقتی که در مبانی عقد تشکیک حاصل شد دیگر نوبت به اجرای اصل صحت که ثمره آن اصاله اللزوم عقد بیع است نمی‌رسد.

ب) قیل: قول بایع مقدم می‌شود یعنی با قسم بایع به نفع وی حکم می‌شود و فروشنده حق فسخ ندارد. دلیل حکم: مشتری نسبت به مبیع، آن اندازه اطلاع داشته است که مجوز بیع باشد و دلیل دوم اصالت عدم تغییر است یعنی هنگام شک در تغییر، همان حالت سابقه را استصحاب می‌کنیم. صورت دوم: اختلاف در تغییر دارند و بایع مدعی زیادتی مبیع است و مشتری آن را انکار می‌کند پس باز دو قول محتمل است.

قول اول: قول مشتری مقدم می‌شود یعنی با قسم وی حق فسخ برای بایع از بین می‌رود. دلیل حکم: اول اینکه اصل عدم تغییر است و دلیل دوم اینکه بیع لازم است و منظور از اصل در اینجا همان استصحاب است یعنی وقتی که نسبت به تغییر مبیع شک می‌شود مبنا را بر همان حالت سابق گذاشته و عدم تغییر را استصحاب می‌کنیم. قول دوم: قول بایع مقدم می‌شود و دلیل این قول به عینه همان است که در حالت الف صورت اول بیان شد. مسأله: اگر در هر دو فرض قول اول و دوم، قول مشتری مقدم شود چه مشکلی پیش می‌آید در جواب باید گفت در این صورت جمع بین مدعی و دلیل پیش می‌آید چون که مشتری در صورت اول منکر ادعای بایع بر اطلاع وی بود و در صورت دوم هم باز مشتری مدعی ادعای بایع از مبیع می‌باشد چگونه می‌توان در هر دو صورت ادعای او را پذیرفت. ب) در تغییر متفق القول هستند و اختلاف در تقدم و تأخر تغییر از بیع می‌باشد یعنی مشتری می‌گوید تغییر قبل از بیع بوده است تا بیع باطل گردد و بایع ادعا می‌کند که تغییر بعد از بیع بوده است تا بیع مستقر و وی مستحق ثمن گردد. در این صورت باز دو قول محتمل است.

- قول اول این است اگر قراین به نفع یکی از آن دو موجود باشد بدان حکم می‌شود.  
- قول دوم این است که اگر هر دو حالت و هر دو امر محتمل باشند دو وجه وجود دارد.  
وجه اول: اصل عدم وصول حق مشتری می‌باشد پس قول مشتری مقدم می‌شود.  
وجه دوم: اصل عدم تقدم تغییر بر بیع می‌باشد پس قول بایع مقدم می‌شود.  
وجه تقدیم: چون اصل عدم تقدم تغییر اصل سببی است پس دلیل وجه اول که اصل مسببی است را از میانی بر میدارد. به عینه ملاحظه می‌فرمایید استصحاب عدم در هر دو وجه کاربرد دارد و کاربرد استصحاب عدم در جایی است که یک امر وجودی به یقین وجود دارد و فقط در کل وصول حق و یا در عدم تقدم امر حادث، این اصل استصحاب عدم جریان پیدا می‌کند.

ج) کالا تلف شده است و این کالا از آن چیزهایی است که برای تحویل دادن آن تخلیه کفایت می‌کند در این صورت دو حالت متصور است حالت اول اینکه در تقدم و تأخر تلف از بیع اختلاف دارند و حالت دوم اینکه اصلاً اختلاف ندارند. حالت اول: هر دو اختلاف دارند و مشتری مدعی تلف مبیع قبل از بیع است تا اینکه بیع باطل گردد و ثمن خودش را بگیرد و فروشنده مدعی تلف مبیع بعد از بیع است تا بیع ثابت گردد و معامله صحیح باشد تا مستحق ثمن شود. حکم: در این حالت همانند قول دوم بعد ب دو وجه وجود دارد که باز چون وجه دوم یعنی اصل عدم تقدم تلف از بیع اصل سببی است دلیل وجه اول که اصل عدم وصول حق مشتری است و اصل مسببی است را از بین می‌برد.

حالت دوم: در تلف اختلافی ندارند بدین شرح که بر تلف متفق القول هستند و در تقدم و تاخر تلف اختلاف ندارند به این دلیل که هر دو می‌گویند نسبت به زمان تلف علم نداریم در این صورت دو اصل متعارض می‌شوند اصل عدم تقدم حادث و اصل عدم تقدم عقد بر تلف، و چون هر دو اصل هم رتبه هستند هر دو ساقط می‌شوند. در این صورت تقدیم قول مشتری پسندیده است چون اصل، بقای یدش بر ثمن و ملکیت وی بر آن می‌باشد. و دلیل دوم شک در تاثیر عقد ناقل است یعنی هرگاه در وجودی عقدی شک شود اصل عدم عقد است. باز در اینجا دو بار اصل استصحاب عدم و یک بار اصل عدم عقد مورد کاربرد قرار گرفته‌اند.

۲- در خیار تاخیر هرگاه مشتری تا سه روز ثمن معامله را نیاورد فروشنده با سه شرط، تحویل نگرفتن ثمن و تحویل ندادن کالا و شرط نکردن تأخیر، حق خیار فسخ دارد حال محل مبحث در اینجا است اگر مشتری بعد از سه روز، ثمن معامله را بذل کرد آیا حق خیار ساقط می‌گردد یا خیر؟ در این صورت دو وجه است.

وجه اول: استصحاب فسخ دلالت بر ثبوت حق فسخ می‌کند.

وجه دوم: زوال ضرر دلالت بر سقوط خیار حق می‌کند (شهید ثانی، ۳۴۹-۳۴۷/۳). جمع بین دو وجه بدین صورت است که بگوییم اگر فروشنده راضی به اخذ ثمن شود این التزام جدید وی به بیع و اسقاط حق خیار است در غیر این صورت حق فسخ برایش باقی است.

۳- بیع و اسقاط در خیارغبین این بحث مطرح است هرگاه غابین، تفاوت مورد غبن را بپردازد حق خیار ساقط نمی‌گردد اگرچه موجب خیار از بین رفته است بدلیل اینکه استصحاب می‌کنیم حق فسخی را که قبلاً ثابت شده است (شهید ثانی، ۳۵۳ و ۳/۳۵۲). در این مورد هم نحوه جمع مثل مورد بالاست اگر مغبون راضی به اخذ تفاوت شود خیار غبن از بین می‌رود در غیر این صورت حق خیار استصحاب می‌شود.

۴- در باب خیار عیب آمده است که این خیار با تصرف ساقط می‌شود و فرقی نمی‌کند این تصرف به نقل ملکیت باشد یا خیر، کالا را تغییر داده باشد یا نداده باشد. حال سوال پیش می‌آید که در صورت برگشت کالا به ملکیت مشتری، آیا حق خیار برای وی دوباره بر می‌گردد یا بر نمی‌گردد در این صورت دو وجه وجود دارد.

وجه اول: احتمال دارد جواز خیار عیب برگردد. به این دلیل که عیب موجود است و امکان رد آن وجود دارد.

وجه دوم: با خروج کالا از ملکیت مشتری حکم به سقوط خیار کردیم آن سقوط را استصحاب می‌کنیم اعاده جواز نیاز به دلیل جدید دارد (شهید ثانی، ۳۷۵ و ۳/۳۷۴).

۵- در باب خیار شرط آمده است که بر مشتری علیه انجام فعل شرط لازم نیست به دلیل اصل عدم (شهید ثانی، ۳/۳۸۳). و این اصل عدم همان استصحاب عدمی است که ملاحظه می‌فرمایید به همراه یک اصل وجودی آمده است. و البته شرط فعل با شرط نتیجه تفاوت دارد و شرط فعل اگر وابسته به عقد لازمی باشد در آن صورت برای صاحب شرط حق فسخ خیار شرط را بوجود می‌آورد.

۶- اگر مشتری مدعی نقصان مبیع باشد این دعوا را می‌تواند به دو صورت نقصان مبیع و عدم تحویل کل کالا ادعا نماید.

الف) مدعی نقصان مبیع باشد در این صورت دو حالت پیش می‌آید.

حالت اول: هنگام اعتبار و اندازه و وزن نمودن کالا مشتری حاضر نباشد. در این صورت ادله طرفین دعوا بدین شرح است که بایع ادعا می‌کند کالا را تحویل داده‌ام و برائت ذمه حاصل نموده‌ام و مشتری ادعا می‌کند که مبیع نقصان دارد.

حکم: به نفع مشتری با قسم حکم می‌شود.



دلیل حکم: اصل این است که حق مشتری وصول نشده است این اصل عدم وصول همان استصحاب عدمی است که در شک حاصله بعد از یک امر وجودی کاربرد دارد.

حالت دوم: مشتری هنگام اعتبار و اندازه گیری کالا حضور داشته است و ادله طرفین دعوا به عینه همانند حالت اول می باشد.

حکم: به نفع فروشنده با قسم وی حکم می شود.

دلیل حکم: در اینجا به ظاهر حکم می شود صاحب حق وقتی که هنگام تحویل حضور داشته است نسبت به حق خودش احتیاط می کند و آن را کامل می گیرد در اینجا ظاهر بر اصل مقدم می شود و مصنف توضیح می دهند در اینجا موافقت اصل با ظاهر هم به شرح زیر امکان پذیر است.

مشتری وقتی که حق خودش را تحویل گرفت این تحویل اعتراف به وصول کامل حق خودش می باشد و اگر بعد از آن ادعای نقصان کند ادعایش مخالف با اصل می شود اما این استدلال در حالت اول پیش نمی آید چون وقتی که هنگام اعتبار و اندازه نمودن نبوده است معترف به وصول حق خودش نمی باشد.

ب) وقتی که ادعای مشتری به نقصان مبیع در طرح دعوا به نحو بالا پذیرفته نمی شود دعوی خودش را برگرداند به اینکه کل کالا را تحویل نگرفته است بدون اینکه متعرض حضور و عدم حضور خودش باشد چون در این دعوا حضور و عدم حضور تاثیری ندارد. ادله طرفین بدین شرح است که با بیع ادعا می کند کل کالا را تحویل داده ام و مشتری ادعا می کند کل کالا را تحویل نگرفته است.

حکم: با قسم مشتری به نفع وی حکم می شود.

دلیل حکم: اصل عدم وصول حق مشتری به خودش می باشد این اصل عدم وصول همان استصحاب عدمی است که در شک حاصله بعد از یک امر وجودی کاربرد دارد.

مساله: البته این دعوا در صورتی پذیرفته می شود که مشتری ادعای نقصان مبیع را نکرده باشد و این یکی از حیلی است که حکم شرعی بر آن ترتب می شود همانند جایی که مدعی علیه ادعای براءت ذمه خودش را بکند در جایی که بدون بینه چیزی را به مدعی پرداخته باشد چون در صورت اقرار به واقع، الزام به پرداخت آن بر وی لازم می آید (شهید ثانی، ۳/۴۰۰).

۷- هرگاه با بیع و مشتری نسبت به مقدار ثمن اختلاف داشته باشند و با بیع مدعی زیادتی ثمن و مشتری مدعی عدم زیادتی ثمن باشد در این صورت مساله در چهار حالت زیر قابل بررسی است: الف- صورتی که یا عین ثمن موجود است و یا عین ثمن موجود نیست. ب- عین ثمن موجود است اما به بیع لازمی به دیگری منتقل شده است. ج- بعضی از عین ثمن تلف شده است. د- عین ثمن با چیز دیگری مخلوط شده است.

الف) صورتی که یا عین ثمن موجود است و یا عین ثمن موجود نیست در این صورت سه قول وجود دارد.

قول اول: با بودن عین ثمن با بیع قسم می خورد و ادعای او پذیرفته می شود و با تلف شدن عین ثمن، مشتری قسم می خورد و ادعای او پذیرفته می شود. این قول مشهور است و قیل اجماعی است مصنف گوید اجماع مورد ادعا بعید است.

دلیل حکم: روایت مرسلی است که در کتاب وسائل الشیعه آمده است.

قول دوم: قیل: چه عین ثمن موجود باشد و چه تلف شده باشد قول مشتری مقدم می شود و با قسم ادعای او ثابت می گردد.

دلیل حکم: چونکه مشتری مقدار زیادتی را نفی می‌کند و اصل عدم زیادتی است این اصل به کار رفته همان اصل استصحاب عدمی است و در این مورد هم یک استصحاب وجودی موجود است لذا نسبت به مقدار زاید بر آن استصحاب عدم جاری می‌گردد.

مصنف می‌فرماید: این قول قوی است اگر اجماع بر خلاف آن ثابت نشده باشد و این قول اختیار علامه (ره) در کتاب تذکر می‌باشد و این می‌رساند که اجماعی نسبت به قول مشهور وجود ندارد.

قول سوم: قیل: هر دو قسم می‌خوردند و بیع باطل می‌گردد.

دلیل حکم: هر کدام از آن دو هم مدعی و هم منکر هستند چون هر کدام عقدی را با ثمن مشخص مدعی است که طرف مقابل منکر آن است پس قاعده البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر، نسبت به هر دو ادعا جاری می‌گردد.

این قول مختار شهید اول در کتاب قواعد و قول مختار استادش فخرالدین فرزند علامه در شرح قواعد علامه می‌باشد. در کتاب دروس قول دوم و سوم را به قول نادر منسوب نموده است.

ب) عین ثمن موجود است اما با انتقال لازمی به شخص دیگری منتقل شده است در این صورت آیا باز باید این انتقال لازم را به منزله تلف گرفت در این صورت دو قول هست.

قول اول: این انتقال را نازل منزله تلف می‌گیریم.

دلیل حکم: چون که به کالا دسترسی نداریم اگر چه ثمن در عالم واقع موجود است ولی حکمش نسبت به ما به منزله تلف است.

قول دوم: این انتقال را به عنوان عدم تلف محسوب می‌کنیم تا آنکه طبق قول مشهور که اگر عین ثمن تلف نشده باشد قول بایع مقدم می‌شود جاری گردد در این صورت بجای ثمن، اگر مثلی باشد بدل آن و اگر قیمی باشد قیمت آن پرداخت می‌گردد.

دلیل حکم: چون این سخن که ثمن باقی است صادق است و نمی‌توان آن انتقال را مساوی با تلف حقیقی گرفت که علت حکم است یعنی با تلف حقیقی قول مشتری مقدم می‌شود.

ج) اگر بعضی از ثمن تلف شده باشد باز در این سه صورت سه قول پیش می‌آید.

قول اول: تلف بعضی از ثمن را نازل منزله تلف کل ثمن می‌گیریم.

دلیل حکم: چون مناط تقدیم قول بایع موجود بودن ثمن است و چون در اینجا کل ثمن موجود نیست نمی‌توان قول بایع را مقدم داشت و مستحضر ید کل با معدوم شدن جزئی از آن معدوم می‌گردد.

قول دوم: تلف بعضی از ثمن را نادیده می‌گیریم و کل کالا را باقی محسوب می‌کنیم.

دلیل حکم: عرف مردم تا زمانی که مقداری از ثمن موجود است می‌گویند عنوان ثمن بر آن صدق می‌کند.

قول سوم: قسمت تلف شده را به تلف و قسمت باقی مانده را به ثمن موجود الحاق می‌کنیم.

دلیل حکم: در عالم واقع مقداری از ثمن تلف شده است پس نسبت بدان حکم تلف را دارد و مقداری از ثمن باقی است پس نسبت بدان حکم باقی بودن ثمن را دارد.

د) اگر ثمن با چیز دیگری مخلوط شده باشد در این صورت دو حالت پیش می‌آید.

حالت اول: اگر جدا کردن ولو به سختی امکان پذیر باشد.

حکم: حکم می‌شود که ثمن باقی است و همان قول مشهور حالت اول جاری می‌گردد یعنی با قسم ادعای بایع مقدم می‌شود.

دلیل حکم: روایت مرسله‌ای است که در بند الف ذکر شد.

حالت دوم: اگر جدا کردن امکان پذیر نباشد مانند جایی که آب با شکر و روغن با شیر مخلوط شده باشد. در این صورت دو وجه وجود دارد.

وجه اول: کالا را تلف شده محسوب می‌کنیم و قول مشتری با قسم به دلیل روایت مرسله مقدم می‌شود. دلیل وجه: چون عرفاً صدق نمی‌کند که بگوییم کالا باقی است و بودن کالا ظهور در این دارد که کالا به وجود شخصی متمیزه موجود باشد.

وجه دوم: کالا را باقی محسوب می‌کنیم.

دلیل وجه دوم: کالا به تلف حقیقی واقعی از بین نرفته است و اثراتی از آن در عالم واقع وجود دارد (شهادت ثانی، ۴۰۶ و ۳/۴۰۵).

۸- اگر بعد از اتفاق بر مدت دار بودن ثمن نسبت به تعجیل آن و یا شرط رهن و ضمانت از طرف بایع اختلاف داشتند در این صورت دو حالت متصور است.

الف) وقتی که بایع ادعا می‌کند مدت سر رسید نزدیک است و یا مشتری ادعا می‌کند که بایع باید از بابت مستحق للغیر در آمدن ثمن رهن یا ضمانت بدهد.

حکم: بایع قسم می‌خورد و به نفع وی حکم صادر می‌گردد.

دلیل حکم: چون اصل عدم بر همه این موارد دلالت می‌کند باز منظور از اصل عدم همان استصحاب عدمی است که در این مورد هم بعد از بودن یک امر وجودی، نسبت به موارد زاید از امر وجودی استصحاب عدم جاری و سبب حکم می‌باشد. ب) بر خلاف حالت غالب که اکثراً بایع ادعا می‌کند که زمان سر رسید نزدیک است بایع دور بودن زمان سر رسید را بخاطر اغراضی ادعا کند و مشتری منکر آن باشد.

حکم: قول مشتری مقدم می‌شود.

دلیل حکم: اصالة العدم بر همه این موارد دلالت می‌کند باز منظور از اصالة العدم همان استصحاب عدم است که بعد از اتفاق بر یک امر وجودی نسبت به ادعای مازاد استصحاب عدم جاری گردیده است (شهادت ثانی، ۳/۴۰۷).

۹- اگر در اندازه و مقدار مبیع بایع و خریدار اختلاف داشته باشند قول بایع به دلیل اصل عدم مقدم می‌شود باز در اینجا استصحاب عدم بعد از اتفاق بر یک امر وجودی نسبت به مازاد مورد اتفاق جاری می‌گردد.

اشکال و جواب: این حکمی را که در بندهای ۸ و ۹ نسبت به اختلاف در سر رسید و اختلاف در مقدار کالا به استناد اصل عدم بیان کردید چرا در بند ۷ نسبت به اختلاف در مقدار ثمن بیان نکردید مصنف جواب می‌دهد در آنجا روایت داشتیم و آن روایت بر این اصل عدم وارد بود (شهادت ثانی، ۳/۴۰۸).

۱۰- حکم بند های ۸ و ۹ در جایی بود که اختلاف فقط در مقدار مبیع و زمان سر رسید و یا شرط رهن و ضمانت بود و هیچ فرقی نمی‌کرد که مبیع مطلق باشد یعنی یک فرد از کل خریداری شده باشد یا مبیع معین باشد مثلاً یک لباس مخصوص خریداری شده باشد اما هر گاه اختلاف منجر به اختلاف در ثمن شود مثلاً فروشنده بگوید این لباس را به هزار در هم فروخته‌ام و خریدار مدعی باشد آن لباس و لباس دیگری را به دو هزار درهم فروشنده فروخته است.

حکم: هر دو قسم می‌خورند و بیع باطل می‌شود.

دلیل حکم: امر مشترکی بین آن دو وجود ندارد که بدان اخذ شود هر کدام مدعی چیزی است که دیگری منکر آن است پس هر دو هم مدعی و هم منکر هستند لذا هر دو قسم می‌خورند و بیع باطل می‌شود (شهادت ثانی، ۳/۴۰۷).

## نتیجه گیری

در نه مورد از ده مورد ذکر شده کاربرد استصحاب و استصحاب عدم یعنی اصل عدم کاملاً مشهود بود که در بند ۱ طبق چندین قول این کاربرد وجود داشت و در شماره ۲ در خیار تأخیر با پرداخت ثمن بعد از سه روز شک در سقوط حق خیار داشتیم که استصحاب دلالت بر ثبوت حق فسخ می کرد همچنانکه ماده ۴۰۲ قانون مدنی هم بر خیار تأخیر ثمن دلالت می کند و در مقاله کاربرد استصحاب در قوانین مدنی ایران این مورد آمده است (حمید ابدی، علی اکبر ایزدی فرد، حسین تافی، نشریه فقه و حقوق اسلامی دوره ۳ شماره ۴، تابستان ۱۳۹۰، صفحات ۱ - ۱۹، بند ۲-۱) و در شماره ۳ باز غبن ما به التفاوت مورد غبن را می پرداخت و با شک در سقوط حق خیار، آنرا استصحاب می کردند و ماده ۴۲۱ قانون مدنی صریح در همین معناست و در مقاله فوق الذکر هم همین مطالب آمده است (همان، بند ۲-۲) با این مثالهای آشکار دیگر چرا باید برای مثال به کاربرد استصحاب گفته شود ماده ۴۹۷ ق.م (عقد اجاره به واسطه فوت موجر یا مستاجر باطل نمی شود).

چون در اینجا وجود اجاره در سابق یقینی بوده اما در زمان لاحق با فوت یکی از طرفین شک حاصل می شود که با نظر به حالت سابق حکم به بقای اجاره می شود (لطفی، اسدالله، اصل استصحاب در فقه و حقوق موضوعه، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۱۰۱، ص ۲۶۱). چون که عقد اجاره عقدی لازم است وقتی که منفعت بطور مطلق به دیگری منتقل شده است دیگر با فوت طرف مقابل شکی نسبت به عقد لازم حاصل نمی گردد ثانیاً اصل اولی آیا بر بطلان عقد به سبب فوت طرف مقابل است یا اصل بر این است که قائم مقام موجر یا مستاجر جانشین وی گردد مسلماً اصل اولی و طبیعت عقد لازم بر دوام عقد اجاره تا انقطاع مدت اجاره است و حتی نسبت به حال شدن دیون میت روایت بر خلاف اصل اولی داریم و به همان قدر متقین اکتفاء و به جاهای دیگر سرایت نمی کند. و این ماده قانونی به دلیل اصل اولی است.

## فهرست منابع

### الف. کتب

۱. شمس، دکتر عبدالله، آیین دادرسی مدنی، چاپ نوزدهم، انتشارات دراک، ۱۳۸۵.
۲. مظفر، محمد رضا، اصول فقه، انتشارات دارالفکر، چاپ هفتم، ۱۳۸۹.
۳. فاضل لنکرانی، ایضاح الکفایه، انتشارات نوح، ۱۳۷۵.
۴. امامی، دکتر سید حسن، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۷.
۵. جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۹۲.
۶. شهید ثانی، زین الدین الجبعی العاملی، بی تا، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، دارالتعارف.
۷. محمدی خراسانی، علی، شرح اصول فقه، انتشارات دارالفکر، ۱۳۷۳.
۸. شیخ انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، مؤسسه اعلمی، ۱۹۹۱ م.
۹. قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، چاپخانه خورشید، ۱۳۸۰.
۱۰. قانون مدنی، نشر دیدار، چاپ هفتم، ۱۳۷۹.
۱۱. فرحی، سید علی، القواعد الفقهیه، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۳۰.
۱۲. آخوندزاده خراسانی، شیخ محمد کاظم، کفایه الاصول، مؤسسه آل البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۲.
۱۳. فیض، علی رضا، مبادی فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ بیست و دوم، ۱۳۹۱.
۱۴. شیخ انصاری، مرتضی، المکاسب، مؤسسه اعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۵.

### ب: مقالات

۱۵. لطفی، اسدالله، اصل استصحاب در فقه و حقوق موضوعه، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۱۰۱.
۱۶. ابدی، حمید؛ ایزدی فرد، علی اکبر؛ تافی، حسین، تابستان ۱۳۹۰، نشریه فقه و حقوق اسلامی، دوره ۳، شماره ۴.

### ج: سایت های اینترنتی

۱۷. درس خارج اصول حضرت آیه الله سبحانی به نشانی اینترنتی: [www.eshia.ir](http://www.eshia.ir)

